



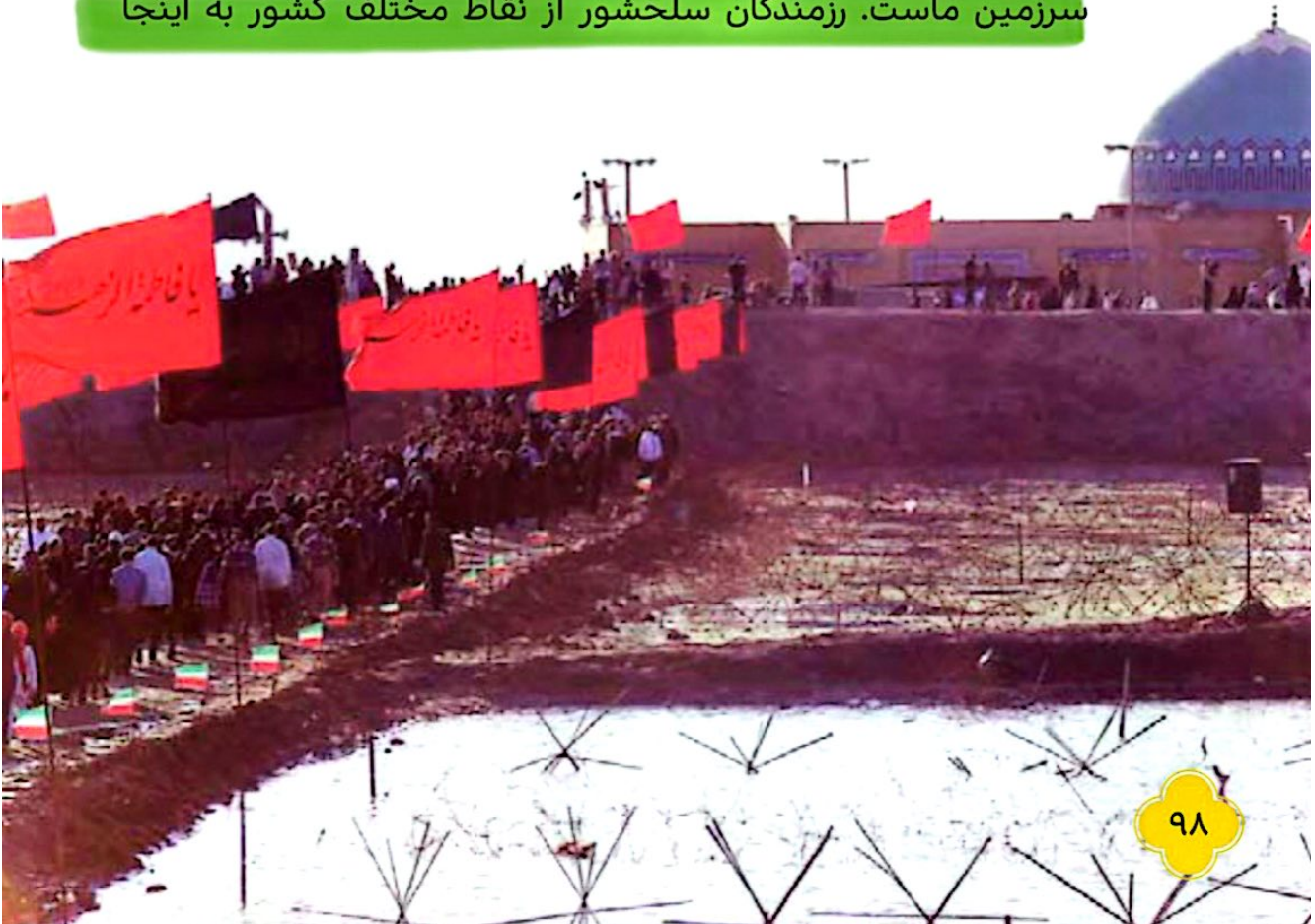
## حماسه آفرینان جاودان

اتوبوس‌ها کنار میدان شهدا ایستادند. آقای شکبیا که چفیه‌ی دوران دفاع مقدّسش را دور گردن انداخته بود، گفت: «اردوی ما از همین جا شروع می‌شود». بچه‌ها با تعجب گفتند: «اینجا؟ وسط تهران؟ مگر «اردوهای راهیان نور» را به مناطق جنگی نمی‌برند؟»

آقای شکبیا گفت: «آنجا هم می‌رویم؛ اما یادمان باشد که اینجا هم دیدنی و به یادماندنی است. اینجا میدان ژاله‌ی سابق است. روز هفده شهریور سال پنجاه و هفت، بسیاری از انقلابیون در همین میدان به شهادت رسیدند. به ظاهر این میدان نگاه نکنید. اینجا باغ لاله‌های سرخ و سرشار از عطر شهیدان انقلاب است.»



نزدیک غروب به پادگان دو کوهه رسیدیم. آقای شکبیا به دور تا دور پادگان نگاهی انداخت. سپس رو به بچه‌ها گفت: «اینجا محلّ تجمّع بهترین جوانان سرزمین ماست. رزمندگان سلحشور از نقاط مختلف کشور به اینجا



می‌آمدند، سازماندهی می‌شدند و به سوی خطّ مقدّم حرکت می‌کردند. ارتش صدام، که به خیال خود می‌خواست سه روزه خود را به تهران برساند و انقلاب اسلامی را نابود کند، با ایستادگی و مقاومت همین رزمندگان روبه‌رو شد.

ردّ پای بسیاری از شهیدان و سرداران شهید مانند شهید همت، شهید زین‌الدین و دیگران در اینجا دیده می‌شود. دو کوهه، کوهی از خاطرات شنیدنی در سینه دارد». برای نماز به حسینیه‌ی شهید همت می‌رویم؛ حسینیه‌ای که به یاد این شهید ساخته شده و سال‌ها شاهد نمازها و نیایش‌های رزمندگان و شهیدان بوده است.



به شلمچه رسیدیم؛ منطقه‌ای وسیع و بیابانی با خاک‌ریزه‌هایی کوچک و بزرگ. دو طرف جاده پوشیده از سیم‌خاردار و موانع نظامی بود و تعدادی تانک سوخته و نیم‌سوخته از زمان جنگ در منطقه به یادگار مانده بود.

آقای شکیبی بی‌تاب شد و با شور و اشتیاق به پهنای منطقه چشم دوخت. گویی خاطرات بسیاری از شلمچه داشت. نفس عمیقی کشید و گفت:

«به سرزمین شقایق‌های پرپر، به گلستان همیشه بهار شلمچه خوش آمدید! در اینجا تعدادی از بزرگ‌ترین عملیات‌های دفاع مقدّس اتفاق افتاد؛ عملیات‌هایی که در آن رزمندگان موقّق شدند از بزرگ‌ترین میدان‌های مین و محکم‌ترین سنگرهای دشمن عبور کنند و موجب حیرت بزرگ‌ترین ارتش‌های جهان شوند.



در اینجا چه حماسه‌هایی آفریده شد!  
چه جوان‌هایی جوانمردانه جنگیدند و جان خویش را تقدیم خدا کردند».

به طرف حسینی‌های شهدای گمنام شلمچه به راه افتادیم.  
با ادب در برابر شهیدان گمنام ایستادیم و مثل شاگرد، گرداگرد آموزگاران ایمان و شهادت زانو زدیم.

آقای شکبیا گفت: «از این عزیزان هیچ نام و نشانی به دست نیامده است. اینها همه چیزشان را تقدیم خدا کردند؛ حتی نام و نشانشان را!»  
دور تا دور حسینی‌ها به تصویر و وصیت‌نامه‌ی شهیدان آراسته بود. شهدای دانش‌آموز، دانشجو، روحانی و ...  
غرق تماشای تصاویر بودیم که احمد ما را صدا زد.

– بچه‌ها! بیایید اینجا!  
همگی دور یکی از تابلوها جمع شدیم. نوشته‌ی روی تابلو، توجه ما را به خود جلب کرد:

«سلام ما را به امام خمینی برسانید. از قول ما به امام بگویید: همان‌طور که فرموده بودید، مانند امام حسین (علیه‌السلام) مقاومت کردیم، ماندیم و تا آخر جنگیدیم».  
این آخرین سخن آن بسیجی قهرمان قبل از شهادتش بود.  
از حسینی‌ها بیرون آمدیم و چند لحظه در گوشه‌ای نشستیم. به آنچه دیده و خوانده بودیم، فکر می‌کردیم.

آقای شکبیا گفت: «شهدا پیرو راه امام حسین (علیه‌السلام) بودند و تا آخرین قطره‌ی خون خود از کشور اسلامی ما دفاع کردند. آنها پاداش زیادی پیش خدا دارند. خدا در قرآن می‌فرماید:

وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقتَلْ أَوْ يَغْلِبْ،

فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا

«هرکس در راه خدا بجنگد؛ کشته شود یا پیروز گردد، پاداش بزرگی به او خواهیم داد».

سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۷۴

هر لحظه به شمار جمعیت افزوده می‌شد. از آقای شکیبا پرسیدیم: «چرا مردم هر سال به این مناطق سفر می‌کنند؟»

— شهدا در راه خدا از همه چیز خود گذشتند. آنها جانشان را فدا کردند تا میهن اسلامی پایدار بماند. فداکاری آنها دشمنان اسلام را خوار و ذلیل کرد. ما به این مناطق می‌آییم تا یاد آنها را زنده نگه داریم و از شهدا درس بگیریم. پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید:

بالاتر از هر کار نیک، کار نیک دیگری است و شهادت در راه خدا بالاترین نیکی است.

شهدا به بالاترین نیکی‌ها رسیدند و ما هم با درس گرفتن از آنها می‌توانیم بهتر و زیباتر زندگی کنیم.



### بخشی از وصیت‌نامه‌ی یک دانش‌آموز شهید

به همه سفارش می‌کنم که زیاد قرآن بخوانید و دعا کنید.

پدر و مادر عزیزم! شما یک عمر برایم زحمت کشیدید؛ ولی من برای شما چه کرده‌ام؟ حدیثی هست که «اگر می‌خواهی گناهت پاک شود، به پدر و مادرت کمک کن»؛ ولی من برای شما این‌گونه نبودم! از شما می‌خواهم که مرا حلال کنید.



در دوران دفاع مقدّس، غیر از شهدا چه کسان دیگری در حملات دشمن صدمه و آسیب دیدند؟

مردم عادی ، زنان و کودکان ، افراد مسن و بی گناه ، افرادی که در مناطق مرزی و جنگی زندگی می کردند.

گفت و گو کنید

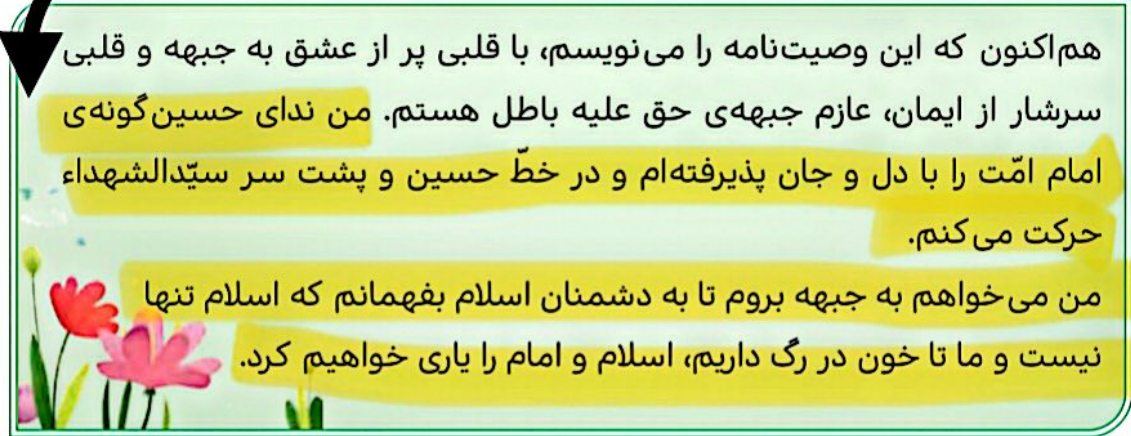


این جملات از وصیت نامه‌ی یکی از نوجوانان شهید انتخاب شده است.

\* هدف این نوجوان از حضور در جبهه چیست؟

هم‌اکنون که این وصیت نامه را می نویسم، با قلبی پر از عشق به جبهه و قلبی سرشار از ایمان، عازم جبهه‌ی حق علیه باطل هستم. من ندای حسین گونه‌ی امام امت را با دل و جان پذیرفته‌ام و در خطّ حسین و پشت سر سیدالشهداء حرکت می‌کنم.

من می‌خواهم به جبهه بروم تا به دشمنان اسلام بفهمانم که اسلام تنها نیست و ما تا خون در رگ داریم، اسلام و امام را یاری خواهیم کرد.



\* با توجه به آنچه خواندیم به نظر شما اگر فداکاری‌های شهدا و رزمندگان

نبود، چه وضعی برای ما پیش می‌آمد؟

کشور ما می‌توانست توسط دشمن اشغال شود ، در نتیجه بیگانگان بر ما حکومت می‌کردند و اوضاع برای ما دشوار می‌شد.

ایستگاه فکر



در کتاب فارسی سوم دبستان با داستان فداکاری شهید فهمیده در دفاع مقدّس آشنا شدید.

آیا جمله‌ی تاریخی امام خمینی (رحمة الله علیه) درباره‌ی این «رهبر کوچک» را به خاطر دارید؟ آن طفل ۱۲ ساله ای است که با نارنجک خود را زیر تانک دشمن انداخت.

به نظر شما چه شباهت‌هایی میان رفتار شهید حسین فهمیده با رفتار حضرت قاسم (علیه السلام) در روز عاشورا وجود دارد؟

هر دو نوجوان فداکار و ایثارگر بودند که برای محافظت از دین و ارزش‌های خود جان خود را فدا کردند.

